

چه خوب که هر پایان نامه را صفحه ایست برای قدردانی و چه سخت نوشتن بر این صفحه و برگزیدن لایق ترین کلام برای تشکر.

صبر، لطف و همراهی "دکتر علی ساعی" را هرگز فراموش نخواهم کرد. قبول زحمت مشورت از سوی "دکتر سعید معیدفر" را ارج می نهم و زحمات "دکتر محمدرضا جوادی یگانه" را که بی دریغ گرانبهاترین سرمایه اش، وقت و کتابهایش را در اختیارم گذاشت سپاس می گویم. "دکتر محمدمهدی اصفهانی" را که بی هیچ آشنایی پیشینی مرا به دنیای حیرت انگیز و جذاب کتب تاریخی پزشکی راه داد خدایم می گویم و "دکتر هرمز ابراهیم نژاد" را که بی توجه به فاصله ها و رای این مرزها چون استادی چیره دست مرا در نگاشتن نگاهم به بخشی از تاریخ پزشکی یاری داد دست مریزاد می گویم. اگر لحظه های همراهی بی مثال "دکتر صدف کهوکهر" در این روزها نبود نگاشتن حتی جمله ای از این کار نیز مرا دشوار بود. برای تشکر از آن همه لطف "سرکارخانم بهدخت رشدیه" کلامی نمی یابم که اینچنین بی مضایقه مجموعه گرانبهای اسناد شخصی "میرزا حسن رشدیه" را در اختیارم گذاشت.

و اما "دکتر محمد رضایی"، استادم، که چون آب زلال بود و بخشا و در فرونشاندن عطش آموختنم حتی قطره ای از دانسته هایش را از من دریغ نکرد. عمق نفسش، ژرفای اندیشه اش، روانی قلمش و مرام استادیش مستدام باد.

از اساتیدم که بگذرم نرگس خوبم، سنای عزیزم و فاطمه مهربانم مرا از نظرات بدیع شان محروم نکردند. کاش بتوانم من هم حق خواهری و دوستی را روزی برایشان برآورم و مادر و پدرم که سایه شان از سرم کم مباد، تمام مسیرها را در تمام این سالها گشودند تا حرکت را بیاموزم و سکون رسم زندگیم نشود.

باشد که زمانه زمان جبرانم دهد!

چکیده:

پژوهش حاضر می‌کوشد سیر ابژه شدن بدن زنان جامعه شهری ایران در اواخر دوره قاجار و پهلوی اول (1314-1252) را به تصویر بکشد. به این منظور بنابر برش تاریخی بیان شده از سه بزنگاه در مسیر ابژگی بدن زنان سخن گفته می‌شود: بزنگاه اول سفرهای ناصرالدین شاه به فرنگ، بزنگاه دوم چاپ نشریات زنان و بزنگاه سوم صدور فرمان کشف حجاب هستند. بر این اساس با استفاده از روش تبارشناسی خوانشی نو از تاریخ این دوران ارائه می‌شود که چگونگی معطوف شدن روابط قدرت به بدن زنان را بازخوانی می‌کند. به این منظور طرحی از روابط امور در این سالها ترسیم شده است که امکان خوانش مد نظر را ایجاد می‌کند.

مطالعه و بررسی دست نوشته های شاه و صدراعظم ها و زنان دربار، سفرنامه ها، عکس های زنان دوره قاجار، متن مجلات زنان - که قریب به صد شماره مجله زنان مطالعه شده اند-، متن گزارشات نظمیه، اسناد مربوط به کشف حجاب و برخی داده های دیگر مبنای تحلیل این پژوهش بوده اند.

این بررسی سیر تحول انواع قدرت در واکاوی و توجه به بدن زنان را برجسته می‌کند و از وجود بستر اجتماعی مناسب برای صدور فرمان کشف حجاب در سال 1314 ه.ش خبر می‌دهد. بنابراین نقطه اوج ابژگی بدن زنان با صدور این فرمان به وقوع می‌پیوندد و بدن زنان طی یک دوره تاریخی آمادگی تجربه این اتفاق را یافته است. بر این اساس می‌توان گفت کشف حجاب یک دستور شاهنشاهی صرف نبوده است و این واقعه به دنبال شکل‌گیری یک گفتمان ظهور کرده است.

واژگان کلیدی: بدن. ابژه شدن. زنان. تبارشناسی. قدرت.

فهرست مطالب:

فصل اول

- 2..... طرح مسئله.....
- 6..... سوال علمی تحقیق.....
- 6..... هدف و ضرورت تحقیق.....

فصل دوم

- 9..... مرور ادبیات نظری.....
- 18..... رویکرد مفهومی.....
- 18..... قدرت.....
- 21..... انواع قدرت.....
- 32..... بدن و قدرت.....
- 36..... چارچوب مفهومی.....
- 36..... فرضیه.....

فصل سوم

- 38..... معرفت شناسی.....
- 38..... هستی شناسی.....
- 39..... روش شناسی.....
- 44..... کاربرد تبارشناسی.....

فصل چهارم

- 48..... سفر.....

55.....	عکاسی
56.....	پلیس
59.....	پزشکی
65.....	آموزش
68.....	صنعت چاپ
69.....	مجلات زنان
74.....	پزشکی
79.....	ورزش
82.....	زیبایی
86.....	کشف بدن
	فصل پنجم
98.....	نتیجه گیری

فصل اول

طرح مسئله

در این فصل ابتدا به طرح مسئله تحقیق، سپس ضرورت و اهداف آن خواهیم پرداخت، در این میان مروری بر سایر تحقیقات انجام شده در این زمینه خواهیم داشت و در نهایت با ارائه سوال علمی فصل اول را به پایان می‌بریم.

طرح مسئله: موضوع مورد بررسی در این پژوهش چگونگی ابژه شدن جسم زنان در جامعه شهری ایران در اواخر دوره قاجار و پهلوی اول است. استدلال در باب مسئله بودن این موضوع در این فصل مورد بحث قرار می‌گیرد. تاریخ دوره قاجار و دوره پهلوی مورد توجه بسیاری از پژوهش‌ها بوده است. بررسی‌های فراوانی در رشته‌های گوناگون علمی مانند تاریخ، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی در مورد این دوره تاریخی صورت گرفته است. چراکه این دوره تاریخی از ابعاد گوناگون حائز اهمیت است. دوره تاریخی پرفراز و نشیبی که بخش مهمی از اکنونیت ما برخاسته از آن است. اتفاقات مهمی در دوران قاجار به خصوص از عهد ناصری دوم به بعد و دوره پهلوی اول برای ایران رخ داده است. جامعه ایران تغییراتی مهم هم در عرصه ملی و هم بین‌المللی مانند مواجهه با غرب، جنگ‌های جهانی، انقلاب مشروطیت، تشکیل مجلس شورای ملی، گسترش شهرنشینی و سوادآموزی، کسب ارتش منظم، ساخت راه آهن، متحدالشکل شدن لبا س و کشف حجاب را در این دوران تجربه می‌کند. آمدن و رفتن چندین پادشاه در طی چند سال و حتی تغییر در سلسله پادشاهی فراز و فرودهای بسیاری را برای تاریخ ایران شکل می‌دهد.

اما از اتفاقات و تجربیاتی که عموماً نیز بسیار در مورد آنها بررسی صورت گرفته است که بگذریم، تاریخ همیشه وجه دیگری نیز دارد که آن را از تاریخ سیاسی متمایز می‌کند و آن هم تاریخ اجتماعی است. تاریخ اجتماعی برخاسته از زندگی روزمره مردم است که احوالات ایرانیان در یک دوره را شرح می‌دهد. گرچه تغییرات سیاسی در زندگی روزمره مردم یک جامعه و تجربه زیسته آنها اثر می‌کند و اقدامات صورت گرفته از سوی مردم نیز بر حوادث سیاسی موثر می‌افتد، اما فارغ از این تاثیرات، تاریخ اجتماعی در اصل مسیر خود را که برخاسته از کنش مردم است، برمی‌گزیند. به عبارت دیگر، افراد یک جامعه همیشه انتخابهای خودشان را دارند و بل‌انتخابهایشان که قطعاً از اتفاقات سیاسی نیز متأثر است، تاریخ اجتماعی را می‌سازند. موضوع پژوهش پیشرو نیز در حیطه تاریخ اجتماعی قرار می‌گیرد.

بخش مهمی از بودن انسان را جسم او تشکیل می‌دهد. بدن آن بخش تجسم یافته بودن انسان است که در زندگی اجتماعی حضور دارد. رفتار با بدن، کنش‌ها و واکنش‌های بدن و نحوه مواجهه افراد با بدنشان بخشی از تجربه زیسته و زندگی روزمره افراد جامعه را شکل می‌دهد. در نتیجه پرداختن به این موضوع در یک دوره تاریخی به معنای پرداختن به بخشی از تاریخ اجتماعی یک جامعه است. پژوهش حاضر درصدد

است به این بعد از تاریخ اجتماعی ایران که ابژه شدن¹ جسم افراد در جامعه شهری ایران در بین سالهای 1252 ه.ش تا 1314 ه.ش است، پردازد و از بین افراد جامعه شهری نیز بدن زنان را مورد بررسی قرار می دهد. لذا بررسی چگونگی ابژه شدن بدن زنان در اواخر دوره قاجار و پهلوی اول (1314-1252 ه.ش) مورد توجه قرار می گیرد.

ابژه شدن به معنای مورد بررسی و توجه قرار گرفتن است. به عبارت دیگر، بدنی که ابژگی را تجربه می کند، به موضوع مورد توجه روابط قدرت بدل شده است. معنای قدرت نیز در اینجا، همان طور که بحث آن در فصل بعدی مفصلاً خواهد رفت، به روابط نیروها با یکدیگر توجه دارد. قدرت امری متکثر و سیال است که در جزئی ترین روابط افراد و امور نیز رسوخ کرده است و امری جاری در روابط است. قدرتی با این تعریف به بدن افراد جامعه و چگونگی سامان دادن آن و نحوه مواجهه با آن اهمیت می دهد و در این توج ه معطوف به بدن بر آن اعمال قدرت می کند. در این تحقیق چگونگی این ابژه شدن بدن زنان و مسیری که در تاریخ طی می شود و چه بودن بزنگاههایی که بدن را به عنوان امر ظهور یافته در کنار سایر عواملی که به این ابژگی کمک می کنند، بررسی می شود. اما از میان افراد نیز افراد شهری جامعه ایران در این دوره تاریخی خاص مدنظر هستند. موضوع مورد مطالعه قرار گرفتن و واکاوی بدن در مورد بدن افراد شهری بیش از زنان عشایر و روستایی معنا می دهد. بدن زنان ایلات و عشایر به عنوان جسم هایی رها شده که در موردشان پوشش، بهداشت و سامان یافتن چندان که در جامعه شهری دارای اهمیت است، نیست آنها را از گروه مورد بررسی این پژوهش خارج می کند. تمایز مهم زندگی شهر نشینی که در کلیه روابط اجتماعی پیچیدگی هایی بیش از زندگی روستایی را در خود دارد، سازوکارهای نوین و پیچیده ای را برای سامان دادن و اعمال قدرت کردن به کار می گیرد. از این رو نوع مواجهه افراد جامعه شهری با بدن شان متفاوت و پیچده تر از افراد در جامعه روستایی و عشایری است.

همین طور باید در نظر داشت که بدن زنان همیشه آن بخشی از بودنشان بوده است که بسیار رمز آلود و ابهام آلود در موردش سخن گفته شده است. آن بخش بودنی که تا مدت ها رها شده و پوشیده و امانده است. اما از یک دوره ای طی سلسله عواملی به امری ظهور یافته مبدل می شود. از این رو، در این پایان نامه جریان شکل گیری این تجربه ابژگی برای بدن زنان در دوره تاریخی مشخص شده، شرح داده خواهد شد.

در این زمینه پژوهش هایی نیز پیش از این صورت گرفته است که از مهم ترین آنها می توان به کتاب "سیاست جنسی در ایران مدرن" نوشته جانت آفاری و کتاب "زنان با سبیل و مردان بی ریش" نوشته افسانه نجم آبادی نام برد.

¹ Objectification

جانت آفاری در کتاب "سیاست جنسی در ایران مدرن" که در سال 2008 به چاپ رسیده است، بحث خود را پیرامون سیاست های جنسی در ایران از قرن 19 میلادی آغاز می کند و تا دوره اخیر ادامه می دهد. او هدف خود را از نوشتن این کتاب دریافتن بستر تاریخی-اجتماعی که موجب شکل گیری انقلاب جنسی در اکنون ایران شده است می داند. وی مدعی است که در حال حاضر ایران در حال تجربه انقلابی جنسی است که از سربرآوردن گفتمان های جدید جنسی به وجود آمده است. روش به کار گرفته شده در این بررسی روش تبارشناسی است که براساس آن به برجسته کردن عوامل اجتماعی گفتمان ساز پرداخته است. از نظر آفاری در دوره تاریخی مورد بررسی اش تحولاتی در اجتماع از نظر روابط جنسی به وجود آمده است که از تغییر هم جنس خواهی به دگر جنس خواهی، تک همسری و شکل گیری روابط عاشقانه در ازدواج ختم شده است. آفاری در این کتاب با پی ریزی این مباحث به دگرگون شدن نقش زنان در زندگی خانوادگی و اجتماعی توجه می کند و از این رو مبنای بررسی خود را براساس تکنولوژی های نفس قرار داده است. سوژگی زنان از اهمیت بسزایی در این پژوهش برخوردار است.

بنابر تعریف آفاری از سیاست های جنسی، آن بخشی از سیاست ها و طرح هایی که از سوی حکومت پیرامون روابط جنسی افراد برجسته می شوند و توسط جامعه عمومی می شوند، سیاست جنسی هستند. برخی از این طرح ها با موفقیت در جامعه نیز عمومی می شوند و گفتمانی نو را شکل می دهند، اما بعضی از آنها نیز مورد قبول جامعه قرار نمی گیرند و عقیم می مانند. با این تعریف آفاری به سراغ ارائه روایت از تاریخ می رود و فراز و نشیب های سیاست های جنسی را دنبال می کند.

کتاب "زنان با سبیل و مردان بی ریش" نوشته افسانه نجم آبادی در سال 2005 نمونه دیگری از آثاری است که به موضوع جنسیت در عصر قاجار پرداخته است. نجم آبادی این اثر را با این پرسش آغاز می کند که جنسیت برای ساختن مدرنیته ایرانی چه نقشی بازی کرده است و چگونه این کار فرهنگی را انجام داده است؟ برای پاسخ به این پرسش بررسی متون و هنر دوره قاجار مانند عکس و نقاشی و ... صورت گرفته است و با روش تبارشناسی به یا روایت ممکن از تاریخ دوره قاجار رسیده است. در این روایت که سیر سوژه شدن زنان در جامعه را به تصویر می کشد، از در حاشیه بودن زنان تا نقش اجتماعی یافتن آنها روایت می شود. نجم آبادی هدف از نگارش کتاب را آغاز پروژه تاریخ نگاری جنسیت در ایران مدرن و نشان دادن نقش جنسیت به عنوان محور اصلی مدرنیته ذکر می کند.

در بررسی اول آفاری از روش تبارشناسی با تکیه بر تکنولوژی قدرت به چگونگی شکل گیری سوژه زنانه می پردازد و در بررسی دوم نجم آبادی با روش تبارشناسی با تکیه بر تکنولوژی نشانه ها به بررسی نقش

جنسیت در شکل گیری تجربه مدرنیته می پردازد . اما بررسی حاضر از منظر تکنولوژی قدرت و با تکیه بر انواع قدرت با روش تبارشناسی به ابژگی بدن زنان توجه دارد.

اما چرا این دوره تاریخی به عنوان برش تاریخی مورد بررسی در نظر گرفته شده است؟ در پاسخ باید گفت، این برش تاریخی که با سفر ناصرالدین شاه قاجار به فرنگ آغاز می شود و با صدور فرم ان کشف حجاب به پایان می رسد، دوره ایست که به لحاظ اجتماعی وقایع مهمی برای جامعه شهری ایران به خصوص زنان به وقوع می پیوندد که تجربه زیسته آنها را به چالش می کشد و به شکلی نوین سامان می دهد. شرح این وقایع و بزنگاهها در فصل چهارم به طور مبسوط خواهد آمد . ابژگی بدن زنان با سه بزنگاه اصلی در طی این برش تاریخی خبر از لحظه هایی در تاریخ می دهد که نوع قدرت اعمال شده بر آن تغییر می کند . لحظه تاریخی اول سفر ناصرالدین شاه به فرنگ، لحظه تاریخی دوم چاپ مجلات زنان و لحظه تاریخی سوم را صدور فرمان کشف حجاب شکل می دهند.

سوال علمی تحقیق: چگونه بدن زنان در سالهای 1314-1252 ه.ش به ابژه قدرت مبدل می شود؟

ضرورت و هدف این بررسی را می توان چنین توضیح داد که نوع پوشش و نوع رفتار با بدن به عنوان بخشی از رفتار فرد با بدنش یکی از مسائل امروز ماست . اینکه چطور شیوه ای از پوشش و اشکال خاصی از سامان دادن به بدن در برهه هایی از زمان برجسته می شود و نوع قدرتی که بر بدن اعمال می شود را تغییر می دهد و شکل خاصی از قدرت را بنا بر روابط میان امور کارکردی می کند، از جمله اموری است که در سیاست گذاری های مهم جامعه ایران به آن توجه می شود . اما این برجسته شدن و اهمیت یافتن امری جدید در تاریخ ایران نیست. این مهم که نحوه مواجهه با بدن به خصوص بدن زنان چگونه و از چه زمانی در تاریخ ایران پررنگ شد و چه سازوکارهایی آن را به امر ظهوریافته مبدل کردند، شاید بتواند تصور و تفسیر ما از تجربه اکنون مان را دی گرون کند . روش برگزیده شده برای این بررسی تبارشناسی است . تبارشناسی روشی است که در پی ارائه خوانشی نو از تاریخ است که به این وسیله بتواند نگرشی نقادانه را در اکنون ما شکل دهد و ما را در به نقد کشیدن تفسیر متداول از امور یاری کند . اینگونه است که می توانیم ام کان های بیشتر و متفاوت تری را برای زیستن مان تصور کنیم و این امکان های متکثر ما را در یافتن درک جدید از امر کلی مورد قبول عام یاری می کند . صورت بندی خوانشی نو از بدن به عنوان موضوعی مهم در زندگی اجتماعی می تواند فهمی نوین از آن را ارائه کند.

هدف اصلی این بررسی به دست دادن خوانشی نو از تاریخ اجتماعی اواخر دوره قاجار و بخشی از پهلوی اول است که بدین وسیله رسیدن به نگاهی نو از دریچه ای جدید نسبت به بخش مهمی از بودن افراد جامعه شهری ایران، یعنی بدن آنها و به طور خاص بدن زنان را ممکن سازد . این نگرستن متفاوت و خوانش نو از

وقایع این دوره می تواند در فهم بهتر تجربه اکنون ما را یاری کند. با این هدف، چگونگی ابژه شدن بدن زنان شهری ایران در اواخر دوره قاجار و پهلوی اول با فرضیاتی بررسی خواهد شد.

فصل دوم

مرور ادبیات نظری

این فصل به مباحث تئوریک اختصاص دارد . براین اساس در این فصل ابتدا به مرور ادبیات نظری می پردازم و سپس به طرح بحث مفهومی و ارائه چارچوب مفهومی پژوهش حاضر و در نهایت فرضیه خواهم پرداخت.

این تحقیق که در نظر دارد به بررسی ابژه شدن بدن زنان در یک دوره تاریخی خاص در ایران بپردازد، محور بحث خود را بدن، به طور خاص بدن زنان، قرار داده است که به نظر می رسد در اواخر دوره قاجار و در پهلوی اول به ابژه تبدیل شده است . به این معنا که عینیت یافته است، پزشکیه شده است، موضوع مطالعه قرار گرفته است و در نهایت مورد اعمال قدرت بوده است. این مطالعه نیز به طور خاص به ابژه شدن بدن زنان توجه دارد که شرح آن در فصل اول رفته است . از این رو، ابتدا به مرور ادبیات نظری می پردازم و سپس رویکرد برگزیده شده برای تحقیق پیشرو را توضیح خواهم داد . در این زمینه نظریه پردازانی هستند که بنابر رویکردهای گوناگونی به موضوع بدن زنان پرداخته اند. برخی از آنها در حوزه تاریخ نگاری، برخی در انسان شناسی و سایر شاخه های علم قرار می گیرند که توضیح همه آنها در اینجا ممکن نیست . همین طور است نظریه های بسیاری که در باب قدرت طرح شده است و در علوم سیاسی و یا جامعه شناسی و... قرار می گیرد، اما توجه ویژه ای به بحث بدن ندارند . آنها نیز موضوع بحث ما نیستند . اما در اینجا نظریه ها و رویکردهایی را می توان شرح داد که به بدن زنان در نسبت با امر قدرت نگریسته باشند؛ نظریه هایی که نگاه قدرت را به بدن زنان مورد بررسی قرار می دهند . در اینجا نظریاتی که از آنها یاد می شود، نحله های فمینیستی هستند. چراکه این نظریات از رابطه میان قدرت و بدن بحث می کنند . سایر نظریات یا از قدرت و یا از جنسیت سخن می گویند. اما فمینیست ها گروه هایی از نظریه پردازان هستند که صراحتاً در مورد این رابطه طرح موضوع می کنند. البته چرایی عدم بهره گیری از این نظریات نیز در پایان طرح بحث خواهد آمد. در این بخش مرور ادبیات نظری سائرین در کنار رویکرد مورد نظر در پژوهش حاضر که برآمده از اندیشه میشل فوکو است آورده می شود.

رزمی تانگ در کتاب خود با عنوان نقد و نظر: "درآمدی جامع بر نظریه های فمینیستی" این نظریه ها را به هفت دسته اصلی تقسیم می کند که شامل فمینیسم لیبرال، مارکسیستی، رادیکال، روان کاوانه، سوسیالیستی، اگزیستانسیالیستی و پسامدرن می شود . (تانگ: 1387) از این میان فمینیسم مارکسیستی- سوسیالیستی، فمینیسم رادیکال و فمینیسم اگری ستانسیالیستی بر موضوع بدن زنان متمرکز شده اند . سایر گرایشات در فمینیسم نیز کم و بیش به بدن زنان توجه کرده اند اما بدن برایشان به میزانی که برای این سه نحله اهمیت دارد، موضوعیت نمی یابد.

فمینیسم مارکسیستی - سوسیالیستی: فمینیسم مارکسیستی و فمینیسم سوسیالیستی که بنابر تقسیم

بندی تانگ در دو فصل متفاوت بحث شده اند، تحلیل خود را در مسئله بدن زنان بر پایه تحلیل طبقاتی و جنسیتی قرار داده اند. این رویکردها که متأثر از اندیشه های مارکس و انگلس است در مورد زنان و جایگاه آنها در جامعه و نسبت آنها با مردان مفصلاً بحث می کند. اما به طور خاص نیز مباحثی را پیرامون بدن زنان سامان می دهند. از نظر فمینیسم مارکسیستی همان طور که طبقه کارگر در دوران سرمایه داری کار خود را می فروشد و تحت انقیاد بورژوازی قرار دارد، زنان نیز توسط سرمایه داری به گونه ای بازتعریف شده اند که به شدت تحت انقیاد مردان هستند. از نظر مارکسیستها این کار انسان است که امکان تبلورش را برایش ممکن می سازد. انسان از رهگذر تولید است که خود را عرضه می کند. لذا هنگامیکه کار انسان به آن بخشی از فعالیت او تبدیل می شود که از آن بیگانه است و در خدمت کارفرما قرار می گیرد و به قیمتی پایین تر از ارزش واقعی آن، بنابر میزان سودی که کارفرما طلب می کند، فروخته می شود و کارگر ارزان روزمزد تنها در بخش کوچکی از پروسه تولید نقش دارد و نسبت به کل کار خود بیگانه است و بنا به گفته مارکس مورد بهره کشی قرار می گیرد و تولیدش عامل بهره کشی از اوست، ستم به معنای واقعی کلمه به کارگر وارد می شود. اما از نظر مارکس، طبقه حاکم همیشه با در دست داشتن سازوکار روبنای جامعه، امکان به انقیاد درآوردن طبقه کارگر را بالا می برد و در ظاهری آراسته به تحمیق کارگر می پردازد. آگاهی کاذب برخاسته از ایدئولوژی حاکم طبقه فرادست، کارگر را به پذیرفتن جایگاه فرودست خود وامی دارد. این قدرت طبقه حاکم است که امکان سلطه در جنبه های گوناگون اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بر طبقه پرولتاریا را برای طبقه حاکم به وجود می آورد. این بیان اجمالی از نظریه مارکس ما را به یکی از کلید واژه های بحث مارکس که نظام سرمایه داری است، می رساند. نظامی که تمامی این مباحث پیرامون آن قابل طرح و پیگیری است. نظام مبتنی بر فردیت که کار کارخانه ای را به عنوان شکل برتر کار در جامعه رواج داد و خانواده های گسترده روستایی گذشته را به خانواده های هسته ای نوبین مبدل کرد و از این رهگذر کار پایاپای زنان و مردان بر سر زمین کشاورزی را به کار کارخانه ای مردان و در خانه ماندن زنان تغییر داد.

گروهی از فمنیست ها که به فمنیست های مارکسیستی معروف اند، رویکرد کلی و اصلی مارکس در تحلیل طبقاتی جامعه را برای تحلیل جایگاه زنان در جامعه به کار می گیرند. گرچه این نحله بیشتر تمرکز مباحث خود را بر کار زنان نهاده اند، (تانگ: 1387، 88) اما طرح بحث هایی نیز پیرامون بدن زنان داشته اند. از نظر آنها بدن زنان آن بخشی از بودن آنها است که عامل بهره کشی آنها توسط مردان است. آنان زنان را برحسب نوعی که بدنشان مورد مصرف قرار می گیرد، به دو دسته اصلی روسپیان و زنان شوهردار تقسیم می کنند. روسپیان به مانند کارگران روزمزد بدنشان را ذره ذره می فروشند و زن شوهردار به یکباره بدن خود را

برای یک عمر بردگی می فروشد. (تانگ:110,1387) فمنیستهای مارکسیست شباهت اصلی که میان زنان و کارگران می بینند در تولیدکنندگی هر دو گروه است. از نظر آنها کارگران تولیدکنندگانی هستند که خود را در کارشان متبلور می کنند و زنان نیز افسار تولیدمثل را در دست دارند. زنان با فرزندزایی که توانایی متمایز کننده بدن آنها از بدن مردان است خود را متبلور می کنند. اما مباحث مادری و همسری به مثابه ایدئولوژی در روبنا عمل می کنند و برای زنان آگاهی کاذبی می سازند که تصور نادرستی نسبت به خود دارند. آنان به این وسیله خود را نه انسان بلکه غرق در نقش هایی که از سوی جامعه مردسالار به آنها تحمیل می شود می بینند. از نظر فمنیست های مارکسیستی بدن زنان براساس قوانین جامعه باید به لحاظ جنسی مقید به ارتباط با یک مرد باشد (صادقی:88,1383) در حالیکه مردان به مثابه طبقه حاکم بر زنان از این قید خود را مستثنا می بینند و این نابرابری ها برخاسته از جامعه ای مردسالار است. از سوی دیگر، همان طور که ذکر شد، نظام سرمایه داری نقش های جدیدی را برای زنان تعریف کرد و زنان را به حاشیه عرصه اجتماعی و به عرصه خصوصی صرفا برای ایفای نقش همسری و مادری فرستاد و اینگونه هویتی نوین که مبتنی بر ستم کشی بود برای زنان بر ساخته شد.

به طور خلاصه می توان گفت، فمنیسم مارکسیستی به عنوان یکی از نحله هایی که به سیاست های جنسی و بدن زنان می پردازد، بدن زن را تحت انقیاد قدرت از دو سو می بیند، یکی انقیادی که سرمایه داری با بر ساختن موقعیتی جدید برای زنان و مردان می آفریند و دیگری انقیادی که بر اثر رابطه مردان با زنان حاصل می شود و مردان به بهره کشی از بدن زنان می پردازند.

اما فمنیسم سوسیالیستی با وجود شباهت فراوانی که به فمنیسم مارکسیستی دارد، تحلیل خود را تا اندازه ای متفاوت از فمنیسم مارکسیستی ارائه می دهد. این رویکرد با طرح نظریه ای با عنوان نظریه دو سیستمی تبیینی غیرماتریالیستی از مردسالاری به همراه تبیین ماتریالیستی از سرمایه داری ارائه می دهد. منظور از دو سیستمی در اینجا، دو نظام مردسالاری و نظام سرمایه داری است. جولیت میچل از جمله نظریه پردازان دو سیستمی است که از مردسالاری تلقی غیرماتریالیستی داشت چون تحلیل او از خانواده عمدتا غیرمادی بود. (صادقی:108,1383) میچل اعتقاد داشت که برخی جنبه های زندگی زن در خانواده اقتصادی است یعنی نتیجه تغییراتی که در طول زمان و مکان در شیوه تولید پدید آمده است، جنبه های دیگری را جامعه زیستی می دانست یعنی حاصل تعامل پیکر زن و محیط اجتماعی؛ و جنبه های دیگری را هم ایدئولوژیک می دانست یعنی حاصل نظراتی که جامعه درباره شیوه مطلوب رابطه زنان با مردان دارد. صرف نظر از هر تغییری که در شیوه تولید پیش بیاید این جنبه های جامعه زیستی و ایدئولوژیک در اساس ثابت می مانند. بنابراین در جامعه سوسیالیستی نیز زنان کمابیش تحت ستم باقی خواهند ماند مگر آنکه شکست سرمایه داری با فروپاشی مردسالاری همراه باشد. اما گرچه جنبه اقتصادی مردسالاری را می توان با

ابزار مادی یعنی با تغییر شیوه تولید عوض کرد، تغییر جنبه های جامعه زیستی و ایدئولوژیک تنها با ابزار غیرمادی ممکن است یعنی با بازنویسی سناریوی جنسی روانی که زنان و مردان را به صورتی که ما از دیرباز شناخته ایم تولید می کند . بنابراین مارکسیستهای انقلابی باید با روان کاوی فرویدی دست به دست هم دهند تا آزادی کامل و نهایی زنان تحقق یابد. (تانگ: 1387، 284)

هر دو رویکرد طرح شده، ستم به زنان که بخش مهمی از آن از مسیر بهره کشی از بدنشان می گذرد را مورد بررسی قرار می دهند . به طور کلی فمینیسم مارکسیستی و فمینیسم سوسیالیستی با تأثیر مستقیم از نظرات مارکس و انگلس، بدن زنان را آن بخشی از بودن آنان می دانند که قدرتی ناعادلانه بر آن اعمال می شود.

فمینیسم رادیکال : فمینیسم رادیکال ستم بر زنان را بنیادی ترین نوع ستم می داند . هر فمینیست رادیکال بر حسب اینکه بر کدام جنبه های ستمدیدی زنان تأکید داشته باشد ممکن است به یکی از چندین موضوع هنر، معنویت، تغذیه، زیست بوم، تولید مثل و مادری، جنسیت و میل جنسی و غیره توجه بیشتری نشان دهد. (تانگ: 120، 1387) بر این اساس بخشی از فمینیست های رادیکال نیز به بدن زنان توجه دارند، آنجا که از قدرت باروری بدن زنان و میل جنسی آنها سخن می گویند . در این رویکرد تعدادی از نظریه پردازان به تقبیح م اداری و بازپس زنی توان تولیدمثل توسط زنان برای جلوگیری از منقاد شدن به وسیله مردان تأکید دارند و برخی نیز راه حل را در تغییر برساخت زنانگی و تعریف بدن زنانه می دانند . به طور کلی، فمینیست های رادیکال بیش از فمینیست های مارکسیست و سوسیالیست توجه عمومی را به شیوه های کنترل مردان بر بدن زنان جلب کرده اند ... کنترلی که به محرومیتی به شدت بی رحمانه منجر می شود. محرومیت شخص از اختیار بر بدن خود به معنای محرومیت از انسانیت خویش است. (صادقی: 99، 1383)

فایرستون به عنوان یکی از نظریه پردازان این نحله معتقد بود که ستم بر زنان منشا زیست شناختی دارد و به این نتیجه رسید که آزادسازی زنان مستلزم انقلابی زیست شناختی است، کمابیش به همان شیوه ای که مارکس نتیجه گرفت ستمدیدی کارگران که ماهیتی اقتصادی دارد مستلزم انقلابی اقتصادی است. (تانگ: 123، 1387) بنابراین، فایرستون به عنوان یک فمینیست رادیکال بر وجود تفکیک های طبقاتی زیستی تأکید دارد که نیازمند انقلابی زیستی برای محو تمایزهای جنسی و افزایش کنترل زنان بر بدنشان از طریق به دست گیری افسار روابط جنسی است . او مانند مارکس که آگاهی را در دو سطح اصلی طبقاتی و کاذب مطرح می کرد، قدرت را در دو سطح تحلیل می کند : قدرت - بر و قدرت - برای. قدرت - بر که بر شکلی از قدرت که ناشی از آگاهی کاذب زنان نسبت به خودشان است به وجود می آید و بر آنها تحمیل می شود و قدرت - برای ، قدرتی است که به مانند آگاهی طبقاتی به زنان قدرت - برای کنترل خود را می

دهد. (تانگ: 1387, 166) از نظر فایرستون زنان باید نسبت شان با قدرت را از قدرت- بر به قدرت- برای تغییر دهند.

فمینیسم اگزیستانسیالیستی: یکی دیگر از نحله‌هایی که رابطه قدرت با بدن زنان توجه نشان داده است، فمینیسم اگزیستانسیالیست است که سیمون دوبووار اصلی‌ترین نظریه پردازش است. دوبووار با طرح نظریه‌ای مبتنی بر خود- دیگری، به شکل‌گیری شخصیت مردان به عنوان شخصیت‌هایی که دارای خودی مستقل هستند در برابر زنانی که دیگری آنها محسوب می‌شوند، پرداخت. براساس نظریه خود- دیگری مرد از ابتدا خویشان را خود و زن را دیگری نامیده است. دوبووار بیان می‌کند که اگر دیگری تهدیدی برای خود است پس زن تهدیدی است برای مرد؛ و اگر مرد می‌خواهد آزاد بماند باید زن را به انقیاد خود درآورد. از نظر این نحله بدن زن محدودیتی برای خود بودن اوست چراکه باروری جسم او، از وی موجودی منقاد می‌سازد که هرگز نمی‌تواند مانند بدن مردان آزاد باشد. اما این واقعیت محدودیت جسمی زنانه از نظر دوبووار نمی‌تواند تنها تعیین‌کننده هویت او در جامعه باشد و علت این دیگر بودگی نمی‌تواند در زیست‌شناسی پاسخ خود را بیابد. اما نباید فراموش کرد که این تفاوت بهانه‌ای شد تا مردان قاطعانه زنان را به قلمرو دیگری، قلمرو درون‌مانایی و قلمرو بدن تبعید کنند. (تانگ: 1387, 327) از نظر دوبووار فراتر رفتن از بدن برای زنان امکان خود بودن را برایشان فراهم می‌آورد.

بنابر آنچه در فصل اول بحث شد، پرسش علمی این تحقیق "چگونگی ابژه شدن بدن زنان ایرانی در اواخر دوره قاجار و پهلوی اول" است. همان‌طور که از این پرسش پیداست این بررسی یک بررسی تاریخی است که در تلاش برای دریافتن رابطه قدرت با بدن زنان در این دوره تاریخی خاص است. با این تفصیل می‌توان دلایل عدم امکان به‌کاربردن نظریات بیان شده را دریافت.

اولاً، این نظریات گرچه به بدن زنان از یک سو و قدرت از سوی دیگر توجه نشان داده‌اند، اما معنایی که از قدرت در این تئوریه‌ها به ذهن متبادر می‌شود، قدرت در مقام صفت است. قدرتی مشخص که خود را در کنش نظام مردسالار و نظام سرمایه‌داری بروز می‌دهد و تنها این قدرت است که بدن زنان را منقاد می‌کند.

ثانیاً، براساس این رویکردها انقیاد زنان برابر با ستم‌دیدگی در نظر گرفته شده است. زنان منقاد همان زنان ستم‌دیده‌اند که باید برای نجات خود به آگاهی برسند و قدرت کسب کنند و دارندگان قدرت یعنی نظام سرمایه‌داری و نظام مردسالار را شکست دهند و آنان نیز به جمع دارندگان قدرت در جامعه بپیوندند.

ثالثاً، در حالیکه این رویکردها به شرایط حال زنان توجه دارند و برای تحلیل آن به سراغ تاریخ شکل گیری وضعیت ستم دیدگی می روند، بسیار در این زمینه خود را به نظریه های تاریخی علت کاو که گذشته را براساس حال و معنای کنونی امور تفسیر می کنند، نزدیک می کنند.

در حالیکه پژوهش حاضر همان طور که بیان شد، تحقیقی تاریخی است، اما تحلیل تاریخی به معنای تبارشناختی آن که بسیار خود را از تاریخ نگاری دور می کند . در فصل روش درباب تمایزات تبارشناسی با تاریخ نگاری بحث خواهیم کرد. همین طور لازم است در معنایی که برای قدرت در نظر گرفته می شود دقت کنیم. قدرت در این بررسی به مثابه رابطه در نظر گرفته می شود . قدرت به عنوان امری سیال که در کلیه روابط حضور دارد و هرگز نمی توان آن را در نظامی خاص یا افرادی خاص از جامعه محدود کرد و سایرین را فاقد آن دانست. به بدن زن نیز نه با رویکردی فمینیستی به عنوان بخشی از بودن که امکان بهره کشی را ایجاد می کند، بلکه به مثابه امر اجتماعی که در درون گفتمانی جدید معنایی جدید می یابد نگریسته شده است. در اینجا منقاد شدن زنان به معنای کنترل آنها است که لزوماً مترادف با ستم دیدگی نیست . همان طور که در این دوره تاریخی مشخص خواهد شد، بدن زنان تحت کنترل است اما کنترلی رضایت مندانه . همچنین لازم به یادآوری است که در این بررسی، توجه به بدن زنان به عنوان نمونه ای از بدن در جامعه است. یعنی می توانستیم به بررسی ابژه شدن بدن مردان پردازیم . کمالینکه بدن مردان نیز در دوره ای از تاریخ ایران ابژه شده است. اما انتخاب بدن زنان به دلیل پیوند بیشتری که با مسائل اکنون ما دارد و مناسب تر بودن بستر آن برای مسئله شدن، برگزیده شده است و این اصلاً به این معنا نیست که با انتخاب بدن زنان، آنان را در برابر مردان قرار می دهیم.

از این رو، گرچه نظریات فمینیستی و نظریه پردازان آن به بدن زنان بسیار اهمیت داده اند و یکی از محورهای بحثهای آنها بدن زنان بوده است، اما معنایی که برای دو کلید واژه اصلی این پژوهش اهمیت دارد یعنی قدرت و بدن در نظر گرفته شده است بسیار متفاوت است.

رویکرد مفهومی: در اینجا ابتدا لازم است که مفهوم قدرت و رابطه آن با بدن را در دستگاه مفهومی مورد نظر دریابیم. پس در این بخش ابتدا به بررسی مفهوم قدرت از نظر میشل فوکو می پردازیم و سپس رابطه بدن را با مفهوم قدرت شرح می دهیم . بحث از قدرت و مناسبات آن کاری بس دشوار است، چرا که بسیاری نظریات در این زمینه وجود دارد و نگرشهای گوناگون که عموماً نیز دیدگاهی کل نگر بوده اند، تعاریف و مباحث متفاوتی را در باب قدرت ارائه کرده اند . اما نگرستن به بحث قدرت از منظری که آن را نسبت و رابطه تحلیل می کند، و این امر موجب تبدیل قدرت از جوهر و صفت و امری کلی به امری جزئی و متکثر و در ارتباط میان امور می شود، دریچه ای متمایز را برای مواجهه با امر قدرت می گشاید . قدرت به عنوان محوری ترین مفهوم پژوهش حاضر از منظر میشل فوکو، نظریه پرداز فرانسوی مورد بحث قرار می

گیرد. قدرت در رابطه با بدن-مفهوم محوری دیگر کار حاضر-، مناسباتی را شکل می دهد که در هر دوره با بزنگاههایی در تاریخ، اشکالی متفاوت از اعمال قدرت بر بدن شکل می گیرد. بدن در اصل در این بررسی در نسبت با مناسبات قدرت در یک دوره تاریخی امر ظهور یافته ایست که مطالعه می گردد.

قدرت: قدرت در اندیشه فوکو به معنای امری رابطه ای است. قدرت امر بیرونی و آشکار نیست. قدرت آنچه قابل تصاحب است، نیست. قدرت صفت یا جوهر نیست. بلکه قدرت نسبت است. همان طور که دلوز در شرح مفهوم قدرت از منظر فوکو می نویسد: "بن انگاره ی جوهر یا صفت که بنابر آن قدرت جوهری دارد و یک صفت است که کسانی را که از آن برخوردارند (حاکمان) در تمایز با کسانی که بر آنها اعمال می شود (تحت سلطه ها)، توصیف می کند. قدرت جوهر ندارد، قدرت کاربردی است. قدرت صفت نیست، بلکه نسبت است: رابطه ی قدرت مجموعه ای از مناسبات نیروهاست که به همان اندازه از نیروهای تحت سلطه می گذرد که از نیروهای مسلط، و هر دو نیرو تکینه گی هایی را شکل می دهند. قدرت تحت سلطه ها را محاصره می کند، از آنها و از خلال آنها می گذرد، بر آنها اتکا می کند، درست همان گونه که خود آنها به نوبه ی خود در مبارزه شان علیه قدرت، بر چنگال هایی که قدرت بر آنها اعمال می کند، اتکا می کنند." (دلوز: 1386، 55) از نظر فوکو اگر تنها کارکرد قدرت سرکوب باشد، در این صورت بسیار شکننده است و چنانچه فقط از طریق سانسور، حذف، مسدود کردن و سرکوب عمل کند، ... تنها خود را به شکلی منفی اعمال کرده است. در حالی که اگر قدرت قوی است، به این دلیل است که ... در سطح میل و دانش عمل می کند. (فوکو: 1972، 59)

از این رو، با این تعریف، قدرت به عنوان رابطه و نسبت ما را به رویکردی به امور می کشاند که از اعمال نیرو بر نیرو در روابط میان امور سخن می گوئیم. از رابطه ای که میان هر دو امری که با یکدیگر نسبتی برقرار می کنند، وجود دارد. از امری متکثر و سیال که در خردترین و جزئی ترین روابط رسوخ کرده است و از شکل امر بیرونی و کلی و آشکار که در دست یک طبقه برای اعمال بر طبقه دیگر است، معنا نمی دهد. قدرت از این منظر امری جاری در روابط است. امری که در تصاحب هیچ گروه یا طبقه خاصی نیست. اما فوکو در بحث خود از قدرت که آن را می توان مفهوم محوری مباحث فوکو دانست یا حتی بهتر بگوئیم دریچه ای که از طریق آن به جهان می نگرد، از انواعی از قدرت بحث می کند که بنابر روابط حاکم میان امور در هر دوره ای هر یک سربر می آورند و کارکردی می شوند. انواعی از قدرت که هر یک نوع خاصی از روابط میان امور را به شیوه مخصوص خود سامان می دهند. قدرتی که گرچه در تمام اشکال آن باز هم نسبت میان امور است اما گاهی آشکاربودگی آن بیشتر و بعضی مواقع کمتر می شود. از نظر فوکو در هر دوره ای گفتمانی غالب از طریق نوع جدیدی از مفصل بندی امور نسبت به یکدیگر متولد می شود. این مفاهیم اصلی و محوری یا همان دال های تهی هستند که با برجسته شدنشان، حرکتشان از حاشیه به

مرکز، معنایی نوین می یابند و آنچه اتصال این دال ها را با یکدیگر مسیر می کند، قدرت است . قدرت امری سیال میان روابط مفاهیم محوری گفتمان غالب هر دوره است . در هر دوره بنا بر نسبت و نوع دال محوری شده، نوع خاصی از قدرت سربرمی آورد و کارکردی می شود و مفصل بندی دال ها را ممکن می سازد . و بر جزئی ترین روابط سوژه ها نفوذ می کند و به آنها شکل می دهد . این قدرت آنان را محاصره می کند و از طریق و از خلال آنان می گذرد، این قدرت بر آنان تکیه می کند، درست همان گونه که آنان نیز در مبارزه خود علیه قدرت به نوبه خود بر چنگال هایی که قدرت بر آنان می اندازد تکیه می کنند. این بدان معنا است که این روابط تا اعماق جامعه پیش می رود، که این روابط در روابط میان دولت و شهروندان یا در مرز میان طبقات جا ندارد و این روابط صرفاً به بازتولید شکل کلی قانون یا دولت در سطح افراد، بدن ها، حرکت ها و رفتارها بسنده نمی کند و ... در حقیقت، این روابط بدین صورت و براساس سلسله ی کاملی از چرخ دنده های پیچیده مفصل بندی می شود. (فوکو:1387،39) از این رو، قدرت به عنوان امر سیال و جاری و متکثر در تمام روابط از دیدگاه فوکو، از آن شکل امر کلی قابل تصاحب بیرونی خارج می شود . اما این مفصل بندی امور در سایه قدرت کارکردی متناسب با دال ها در هر دوره ای حقیقتی را برساخت می کند . حقیقتی که از تلاقی دانش و قدرت در گفتمان برساخت می شود . از نظر فوکو، گفتمان محل تلاقی قدرت و دانش است . باید پذیرفت که قدرت و دانش مستقیماً بر یکدیگر دلالت دارند و نه مناسبات قدرتی بدون ایجاد حوزه ای از دانش همبسته با آن وجود دارد و نه دانشی که مستلزم مناسبات قدرت نباشد و در عین حال، مناسبات قدرت را پدید نیاورد . (فوکو:1387،40) آنچه فوکو بر آن تاکید دارد، مطلق نبودن حقیقت است . حقیقتی که در گفتمان از طریق نسبت دانش- قدرت برساخت می شود، امری مطلق و کلی نیست . امری که بتوان از طریق آن حکم کلی صادر کرد . این تلاقی دانش- قدرت و تعیین کنندگی آنها نسبت به یکدیگر بر مبنای مفصل بندی دال ها در گفتمان است که نوع خاصی از حقیقت را می آفریند و از مجرای قدرت بر سوژه ها اعمال می شود و از آنان می گذرد و نوع نگرش به امور و معنای امور را برمی سازد.

فوکو می گوید : مطالعه قدرت باید از اینجا آغاز شود : در فضای ناهمگن و پراکنده قدرت ملموس خرد، متبلور کردن گونه های خاصی از فعالیت آن در شرایط نهادی مختلف و توجه به اینکه اینها چطور تاکنون برای ساختن پیکربندی پایدار اجتماعی به هم مرتبط بوده اند . قدرت باید مطالعه شود چراکه قدرت بیشتر بر افراد اعمال می شود تا اینکه به صورت متمرکز منطبق بیابد . باید کردارهای واقعی منقادکننده را کشف کرد بیش از آنکه به بررسی مقاصدی که تلاش می کنند به سلطه راهنمایی کنند و باید قدرت را شناخت که از طریق روابط به جریان می افتد بیش از آنکه در یک نقاط خاصی به کار بسته شود . (فوکو:

1979،92)

پس، به طور خلاصه در مورد مفهوم قدرت از دیدگاه فوکو می توان گفت، قدرت امری جاری و سیال، در اشکال گوناگون، متناسب با گفتمان غالب هر دوره، شکل دهنده روابط میان امور، بر سازنده حقیقت در هر دوره از طریق اعمال خود بر مخاطبینش است . از این منظر، فتح بابی برای پرداختن به انواع قدرت که متناسب با گفتمان غالب هر دوره ای کارکردی می شود و با برجسته شدنش نوع خاصی از دانش را تولید می کند، به وجود آمد.

انواع قدرت: در بحث های فوکو انواعی از قدرت شناسایی و شرح داده می شوند . قدرتهایی که متناسب با بستر و زمینه کارکردی می شوند و گرچه با کارکردی شدن هر یک از اشکال آنان، سایر انواع قدرت از بین نمی روند، بلکه به حاشیه رانده می شوند تا حاصل شدن دوباره شرایط برای کارکردی شدنشان فراهم آید و قدرت کارکردی روابط امور را تا اطلاع ثانوی تعیین می کند . فوکو اشکال متفاوتی از قدرت را برمی شمارد؛ قدرت آیینی-تعذیب، قدرت انضباطی، قدرت حکومت گری سه نوع اصلی قدرت از نظر وی هستند که سه نوع حکومت را از یکدیگر متمایز می کنند : حکومت مبتنی بر سلطه، حکومت مبتنی بر انضباط و حکومت مبتنی بر حکومت گری . وی بیان می کند که قدرت باید در مرحله اول به عنوان روابط اجبار اصلی در فضایی که در آن آنها ساخته می شود و سازمان خود را شکل می دهد؛ سپس به عنوان پروسه ای که از طریق آن در مجادلات پیوسته و مواجهه های پی در پی است که آن را تقویت می کند یا معکوس می کند؛ و در نهایت به عنوان استراتژی هایی که از طرح کلی آنها و یا واضح شدن نهادهایی که در دستگاه دولت نه‌ادینه شده اند، در فرموله شدن قانون در هژمونی های اجتماعی مختلف و دستگاه شناخت که در آنها اثر می پذیرد، تعریف نمود...شرایط امکان قدرت و نقش آن به مثابه شبکه هوشمند هنجارهای اجتماعی نباید به عنوان وجود اولیه از نقطه مرکزی تلقی شوند . این لایه های متحرک روابط اجبار هستند که با مزیت نابرابری هایشان ، به طور مداوم قدرت رسمی را به وجود می آورند، ولی در نهایت همه آنها همیشه محدود و متغیر هستند. قدرت همه جا هست نه از آن رو که همه چیز را دربر گرفته است بلکه به این خاطر از همه جا سرچشمه می گیرد و می تراود.(فوکو:2004،92)

از آنجا که روش فوکو به عنوان یک نظریه پرداز، روشی است که به لحاظ روش شناختی از هر گونه تعمیم دهی و تصور امر کلی و صدور حکم کلی خودداری می کند، و همچنین بستر اجتماعی که این انواع قدرت را در آن نمایان می کند نیز بستر مشخص در زمان و مکان است، تطابق نعل به نعل این انواع قدرت با جوامع و دوره های دیگر به نظر صحیح نمی رسد. اما برگرفتن این مفاهیم و کاربردی کردنشان در بستری نو که قاعدا متناسب با خود تغییراتی را در کم و کیف آنها پدید می آورد و منطبق بر تجربه زمانی و مکانی جدید خود را بازتعریف می کند، می تواند ما را در رسیدن به خوانشی نو از دوره های تاریخی یاری رساند . در اینجا نیز، منظور از توضیح انواع قدرت از دیدگاه فوکو، تبعیت مطلق از این تعاریف در بستر تاریخی ایران